

رهبری اسلامی در جنبشهای آزادیبخش

مبارزه انقلابی خلقهای جهان علیه امپریالیسم مجدداً زمینه این بحث را گشوده است که برخورد کمونیستها به امر رهائی ملل در بند چیست؟ برخلاف "کمونیستهای" که ترجیح می دهند طوری سخن برانند که همواره راه عقب نشینی باز باشد و حتی راه عقب نشینی بزرگتر از راه پیشروی باشد و یا برخلاف "کمونیستهای" که بر سر گنگ گوئی و مبهم سرانی با یکدیگر مسابقه گذارده اند تا کسی سرانجام بفهمد که آنها چه می گویند و تکلیف مردم در عمل چیست، حزب کار ایران (توفان) به صراحت نظر خویش را در این زمینه بیان داشته است تا مردم بفهمند که در عمل چگونه باید رفتار کنند. دوستان آنها چه کسانی و دشمنان آنها کدامند. حزب ما از مبارزه مردم عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین علیه امپریالیسم و صهیونیسم که به اشغال سرزمینهای آنها دست زده اند حمایت می کند و مبارزه این ملتها را بر ضد قوای اشغالگر و استعمارگر و جنایتکار مورد تائید قرار می دهد. حزب ما در عین اینکه این مبارزه رهائی بخش را ضد امپریالیستی با رهبری غیر پرولتری ارزیابی می کند مبارزه ملی کردهای عراق را در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم بر ضد خلقهای منطقه یک مبارزه ارتجاعی و ضد انقلابی دانسته و همه آزادیخواهان، دوستداران واقعی خلق کرد، انقلابیون، دموکراتها، کمونیستها را به افساء سیاست تاسیس یک اسرائیل دوم در منطقه دعوت می کند. بنظر حزب ما دولت کردستان عراق یک دولت ارتجاعی و ضد انقلابی و همدست محض امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه است. سرنگونی چنین دولتی وظیفه نیروهای کمونیست و انقلابی کرد است. حمایت از این دولت بهر صورتی که باشد حمایت از ارتجاع و امپریالیسم و صهیونیسم بوده و تائیدی بر سیاست دعوت از امپریالیسم آمریکا برای حمله به ایران است.

حزب ما همانگونه که از ابتداء بیان کرده و به تازگی خویش وفادار است مبارزه ملی را از نقطه نظر منافع عمومی نهضت انقلابی و کمونیستی مد نظر قرار داده و آنرا در دوران کنونی بخشی از مبارزه عمومی ضد امپریالیستی جهانی ارزیابی نموده که پوزه امپریالیسم وحشی را به خاک می مالد. خلقهای جهان حق دارند بر ضد اشغالگران بپاخیزند و وطن خویش را از لوٹ وجود این نابکاران پاک سازند. این مبارزه ملتها با هر ایدئولوژی که باشد برحق است و دارای مشروعیت مادی و اخلاقی می باشد. این خلقها حق دارند حتی با "وحشیانه ترین" ابزار که امکان دستیابی به آن را دارند در مقابل سیل آدمکشی امپریالیستها توسط موشک، هواپیماها، بالگردها، بمبهای فسفوری و گازی و میکروبی و شیمیایی و صوتی و تانک و توپ و مسلسل مقاومت کرده و اشغالگران وحشی را با فحیعتترین وضع ممکن بگور بفرستند. ملتهای استعمارگر حق ندارند به بهانه وجود عقب ماندگی سیاسی، فرهنگی و یا ایدئولوژی کشوری را مورد تهاجم قرار داده و به بهانه ارائه "تمدن" و "شیوه زندگی آمریکائی" به آنها، آنها را غارت کنند و مردم آن کشور را پاکسازی نمایند. کشورهای جهان از حقوق مساوی برخوردارند. گردن کلفتی دلیلی برای دارا بودن حقوق بیشتر نیست. در آن صورت ملتهای جهان حق دارند گردن این گردن کلفتها را بشکنند و به آنها شیوه زندگی انسانی را بیاموزانند. حزب ما با میراث خواران استعمار فرنگی و ایرانی مبارزه می کند. باین جهت حزب ما از خروج بی قید و شرط امپریالیستها و صهیونیستها از ممالک اشغالی حمایت کرده مبارزه این مردم ستم کشیده را عادلانه ارزیابی می کند. حزب ما از همان روز نخست اعلام کرد که امپریالیسم بیر کاغذی است و مردم عراق پوزه این ببر کاغذی را بخاک خواهند مالید. و مطمئن باشید که چنین خواهد شد. قدرت خلقها به مراتب از قدرت امپریالیستها بیشتر است.

امپریالیستها در مبارزه ایدئولوژیک خویش تلاش می کنند که نهضت آزادیبخش جهان را به "تروریسم" نسبت دهند و چنین وانمود سازند که جنگی که امروز در جهان در گرفته است نزاعی میان "تروریسم" و "تمدن" است. این شیوه شکست خورده را در جهان و توسط ایادی خویش در ایران نیز بکار بردند. کیهان لندنی سخنگوی فارسی زبان وزارت جنگ آمریکا و گماشته دیک چنئی و رامزفلد مرتب از تعداد معدودی تروریست در عراق سخن می گفت که ارتش آمریکا بسرعیت کار آنها را یکسره خواهد کرد. بیچاره ها حال خفقان گرفته اند و تنها در برابر جنایات اربابشان سکوت می کنند و به جعل اخبار اشتغال دارند. آری برای امپریالیستها هر مبارزه ضد امپریالیستی یک مبارزه تروریستی است و این امر هرگز تازگی ندارد. نیروهای مترقی باید هشیار باشند که فریب این تبلیغات ایدئولوژیک امپریالیستها را نخورند. وقتی که ارتش فرانسه در الجزایر آدمکشی می کرد و به دختران الجزایری بعنوان تروریست تجاوز می نمود، آنها را به بمب گذاری و "عملیات انتحاری غیر انسانی" متصف می کرد. ارتش اشغالگر و وحشی فرانسه نهضت آزادیبخش الجزایر را تروریستهای مسلمان و بنیادگرا می نامید تو گوئی مسلمانان حق ندارند بجرم مسلمانی آزاد از سلطه امپریالیسم زندگی کنند. طبیعتاً رهبری جنبش نجات بخش الجزایر در دست نیروهای مذهبی مسلمان بود. جناح "چپ" آن جنبش برهبری بن بلا که خود را سوسیالیست می دانست نیز سرشار از اعتقادات مذهبی بود و حتی از خمینی به دفاع برخاست. سایر رهبران آن نظیر فرحت عباس هرگز مسلمانی خویش را پنهان نمی کردند برعکس از تفاوت مذهبی مردم الجزایر با فرانسه وسیله ای می ساختند تا بسیج مردم را بر ضد استعمار فرانسه گسترش دهند. مذهب یکی از ارکان قدرتمند مبارزه ملی مردم الجزایر بر ضد استعمار فرانسه بود. همین جنبه مذهبی بود که در بیشتر ممالک مسلمان جهان حمایت از این مبارزه را به اوج رسانید و حتی در ایران محمد رضا شاه دانشجویان به حمایت از مبارزه مردم مسلمان الجزایر به خیابانها می ریختند و از آنها حمایت می کردند. جمیله بوحیرد و جمیله بوپاشا نه تنها قهرمانان ملی الجزایر، قهرمانان ملی مردم ایران نیز بودند و مردم ایران و دختران ما از مبارزه آنها الهام می گرفتند. آیا این امر کار اشتباهی بود؟ هرگز! همدستی با متجاوزین وحشی و آدمکش امپریالیسم فرانسه عین جنایت محسوب می شد. این است که کمونیستها نباید به صرف وجود تمایلات مذهبی در یک جنبش و یا رهبری مذهبی در یک جنبش به تخطئه آن دست زده و همدست امپریالیستها و صهیونیستها گردند. در شرایط خیانت رویزونیستها که سرانجام به سقوط شوری منجر شد و به سوسیالیسم صدمات جبران ناپذیری وارد ساخت طبیعی می نماید که نیروهای غیر پرولتر قادر شوند در شرایط حاکمیت یاس و ناامیدی بر کمونیستها و نبود سازمانهای قدرتمند مارکسیستی لنینیستی رهبری مبارزات ضد امپریالیستی مردم را که بهر صورت مبارزه را تعطیل نکرده اند و برای رهائی خویش پیکار می کنند به کف آورند و عملاً سمت و سوی مبارزه را در جهت منافع کوتاه مدت طبقاتی خویش به کجراه برده و بعلت همین ماهیت طبقاتی و خویشاوندی سرمایه دارانه در این مبارزه متزلزل و سازشکار باشند زیرا که بهر صورت از منظر منافع دوراندیشانه طبقاتی در بهره کشی انسان از انسان با اشغالگران خویش فصل مشترک خانوادگی دارند. حتی در ایران ما دکتر محمد مصدق که رهبر مبارزه ملی مردم ایران در مبارزات ملی کردن صنعت نفت بود هم مسلمان معتقد و هم نماینده طبقه بورژوازی ملی در ایران بود. دولت مصدق هرگز دولت لائیک نبود. مبارزه ملی وی بر ضد امپریالیسم بعلت فقدان دید علمی و عدم شناخت این پدیده همراه با ناپیگیری و اشتباهات فراوان همراه بود. وی هرگز توجه نکرد که امپریالیسم آمریکا دوست مردم ایران نیست، وی هرگز توجه نداشت که باید دوستان خویش را در جبهه بزرگ جهانی سوسیالیسم جستجو کند و نه اینکه چشم امید به غرب داشته باشد و از "فاجعه چین و کره" سخن به میان آورد. وی توجه نکرد که دربار عامل فساد و تباهی است و باید برای پیروزی مبارزات مردم ایران نظام سلطنت برچیده شود. وی تا روز آخر به سلطنت وفادار ماند و معتقد بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. این اشتباهات را شاه با حکومت خویش و نابودی ایران به نمایش گذاشت. ولی همین مصدق آنچنان ضربات کاری و راهبردی بر کمر استعمار فرتوت انگلستان وارد کرد که سلطه آنها در خاور میانه متزلزل شد و سرانجام در هم شکست. مصدق به الهامبخش مبارزه ضد استعماری همه ملل آسیا و آفریقا بدل شد.

حزب کار ایران (توفان) در گزارش سیاسی خویش در کنگره سوم حزب در زمینه تئوری ارتجاعی دعوی "دو قطب تروریسم" به تجزیه و تحلیل پرداخت و دل روده این تئوری ارتجاعی متعلق به نظریه منصور حکمت و پیروانش را بیرون ریخت. حزب ما نشان داد که تئوریهای منصور حکمت تئوریهای لیبرالی و ضد طبقاتی است و جهان را از دریچه منافع امپریالیسم و صهیونیسم مینگرد. امروز کلیه استنتاجات حزب ما عیان، در طبق دآوری عمومی قرار گرفته است. این است که حزب ما از خوانندگان "توفان" دعوت می کند مستخرج زیر از سند گزارش سیاسی به کنگره سوم را بار دیگر مطالعه نمایند:

تئوری "نبرد فرهنگها"ی "هانتینگتون" و مبارزه با اسلام، دامن زدن به جدالهای مذهبی

"برخورد میان تمدنها بزرگترین خطر برای صلح جهانی است. یک نظمی که مبتنی بر تمدن های جهانی باشد مطمئن ترین حافظ برای جلوگیری از جنگ جهانی است". (نقل از کتاب هانتینگتون، نبرد فرهنگها).

پروفیسور هانتینگتون استاد یهودی دانشگاه هاروارد آمریکا در چند سال پیش با انتشار کتابش در مورد "نبرد فرهنگها" سنگ ذهنی مبارزه با اسلام، بودا، هندو، کنفوسیوس که بنظر وی تمدنهای عقب افتاده و دشمنان تمدن غرب هستند را بنا نهاد. وی پیشگویی کرد که پس از نبرد با کمونیسم (بخوانید رویزیونیسم- توفان) جهان غرب باید خود را برای نبرد با اسلام و سایر ادیان که گویا در پی تهاجم فرهنگی به ارزشهای معتبر عمومی غربی هستند آماده کند. تئوری جنگ صلیبی علیه اسلام برای نخستین بار از این مرجع برخاست. وی از "ویژگی عصر پس از جنگ سرد" سخن راند که آنرا در قالب تئوریهای خویش بیان داشت. البته در پس هر کدام از این پرچمهای مذهبی که آقای هانتینگتون افراشته بود چهره های ممالک چین، ژاپن، هندوستان که میتوانستند احتمالا رقبای سختی برای امپریالیستهای غربی شوند پنهان بود. دنیای اسلام از آن جهت مطرح میشد که بازار فروش عظیمی را از اندونزی تا اروپا و آفریقا در بر میگرفت و بزرگترین منابع نفت و گاز جهان را در خود پنهان داشت. ایجاد رعب نسبت به ممالک مسلمان در افکار عمومی مردم غرب، ساختن لولونی از اسلام برای آنها، طبیعتاً کار امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا را برای سیاست تهاجمی بعدی تسهیل و توجیه میکرد زیرا افکار عمومی از سالها قبل برای چنین روزهای اضطراری با تئوری "نبرد فرهنگها" مهیا شده بود. این لشکر کشی علیه اسلام زمانی صورت میگرفت که امپریالیستها با مسلمانان بنیادگرای طالبان در افغانستان و یا در عربستان سعودی و یا حتی در الجزایر و پاکستان بهترین مناسبات را داشتند و از آنها حمایت میکردند. امپریالیستهای اروپایی با تئوریهای هانتینگتون که برای توجیه سرکردگی آمریکا اختراع شده و زمینه ذهنی پذیرش سیاست "اقدامات پیشگیرانه" را مهیا میسازد موافق نیستند. آنها همه را برحذر میدارند از اینکه اسلام را الزاما با تروریسم برابر قرار دهند. این سیاست ناخردانه صدها میلیون مسلمان جهان را علیه امپریالیستها برمی انگیزد. آنها به صراحت می گویند که مبارزه با تروریسم به مفهوم جنگ تمدنها نیست. آنها می خواهند در این مبارزه علیه تروریسم ممالک اسلامی را نیز شرکت دهند. واقعیت آن است که این ممالک اسلامی. متحد آمریکا همواره در مبارزه با نیروهای انقلابی و آزادیبخش، متحد آمریکا بوده اند. مبارزه با تروریسم نیز که حدود و ثغور آن روشن نیست و تعریفش به منویات ملوکانه جرج دبلیو بوش وابسته است نیز از همین قماش است. از نظر امپریالیسم هر مخالفی تروریست است، صرف نظر از اینکه واقعا تروریست باشد یا نباشد. از همان نظر هر نهضت مقاومتی نهضت تروریستی است، زیرا به دیکته امپریالیسم تمکین نمیکند. ترغیب به جنگ صلیبی گرچه که در ممالک متروپل افکار عمومی متوحش را برای قربانی کردن آزادی در پای امنیت، نقض حقوق دموکراتیک، تقویت عقاید و گسترش "موجه" اختناق و تجاوز و توسعه طلبی به خارج مهیا میسازد ولی این خطر را دارد که سران ممالک اسلامی که هم مورد نفرت مردم هستند و هم دست حمایت امپریالیستها از پشتشان برداشته میشود را در ممالکشان به انزوا بکشاند و در خطر سقوط قرار دهد. این امر را اروپائینا بهتر درک کرده اند و علیرغم اینکه تروریسم را بهانه قرار داده تا بخش حقوق دموکراتیک را در ممالک متروپل نقض کرده سیستم پلیسی حاکم کرده و اختیار را به سازمانهای امنیتی برای سرکوب جنبش انقلابی و کارگری بدهند، گوشزد میکنند که مبارزه نادرست و شتاب آلود، همراه با تبلیغات نابجا باعث تقویت تروریسم است که الزاما عملیات تروریستی را فقط منظور نظر نداشته بلکه جنبشهای مقاومت مردمی را نیز منظور دارند. این اختلاف را در برخورد اروپائینا با آمریکائینا در مسئله عراق مبینیم که با پیشگویی آلمان "تروریسم" (بخوانید نهضت مقاومت ضد استعماری مردم عراق-توفان) در عراق پس از حمله آمریکا و اشغال خاک این کشور نه تنها برطرف نشده بلکه تقویت نیز شده است.

قهر و آشتی امپریالیستها نسبت به اسلام به مصالح آبی و آبی آنها بر میگردد و نه اینکه آنها اساساً مذهب را افیون توده ها دانسته و هرگز حاضر نیستند برای فریب مردم از اسلحه مذهب سود جویند. تجربه تجاوز به عراق و رسالت پیامبر خود نامیده ی بنام جرج بوش تا در دفاع از مسیحیت و برپائی یک جنگ صلیبی تمام عیار علیه مسلمانان قبول مسئولیت کند، بهترین نمونه این ریاکاری است. امپریالیستها هرگز از اینکه در عربستان سعودی دست و گردن میزدند و میزنند و حقوق بشر را رعایت نمیکردند و نمیکند و منصفانه بنگریم رژیم ملاهای ایران در مقابل آنها "انقلابی و مترقی" بودند و هستند نگرانی وجدانی نداشته اند. آنها از اینکه پاکستان حکومت مذهبی ایجاد کرده بود و کشور "پاک" را در مقابل "هندهای نجس" تاسیس نموده و قوانین اسلامی را اجراء میکرد و زیر بغل بنیادگرایان طالبان را گرفته بود هرگز احساس ناراحتی نکردند، با یاری همین مسلمانان مرتجع حزب الهی بود که در کودتای اندونزی یک میلیون کمونیست را به قتل رساندند و اجساد آنها را به رودخانه ها افکندند. اینکه این رژیمها مرتجع، ضد انقلابی، ضد بشری، عقب مانده بودند ظاهراً در درجه چندم اهمیت قرار داشت و تهدیدی برای تمدن غرب به حساب نیامده و خطر تهاجم فرهنگی هرگز نداشتند. همین اسلام بود که همواره ابزار مبارزه امپریالیسم علیه کمونیسم و طبقه کارگر محسوب میشد. این اسلام هرگز برای امپریالیسم خطرناک نبود، یار و یاور امپریالیسم بود. اسلام زمانی برای امپریالیستها خطرناک شد که تاریخ مصرف آن در مبارزه با کمونیسم و نیروهای انقلابی در مبارزه با رقیب سوسیال امپریالیستی خویش اتحاد شوروی به پایان رسید. حال دیگر به نیروی اسلامی نیازی نبود. دیگر اسلام "سرخ" بود و مزاحمت ایجاد میکرد و باید تکلیفش روشن میشد.

این تجارب نشان میدهد که مضمون نزاع کنونی که از آن سخن میرانیم بر سر اساس مذهب اسلام و ماهیت آن و تقابلش با تمدن و علم و حقوق بشر نیست. مضمون این مبارزه مذهبی نیست، و به پندار مشتکی گمراه و متوهم تضاد میان تجدد و سنت نمیباشد. اسلام در قاموس امپریالیسم خوب است اگر در خدمت اهداف امپریالیستها برای به بند کشیدن ملل و کشتار کمونیستها و نیروهای مترقی به کار رود و اسلام بد است اگر وسیله ای برای اخلاص در کار سیاست و برنامه امپریالیستها و بعنوان وسیله یا پوسته ای برای مبارزه با آنها مورد استفاده قرار گیرد. آنوقت این اسلام تروریست است و بار تهاجم فرهنگی عقب مانده داشته و هدفش نابودی غرب، تسخیر جهان و ریشه کن کردن شیوه زندگی آمریکائی و یا غربی است. ضد زن، ضد مدنیت، ضد تمدن و آدمخوار است. باین ترتیب پیروزی اسلام پایان تاریخ است. آنوقت اسناد ومدارک و فیلمهای این ددمنشی اجازه مییابند از آرشیه های ده سال پیش بیرون بیابند و به افکار عمومی نشان داده شوند. ریشه تبلیغات جنگ صلیبی جرج بوش در همین نهفته است. ایجاد فضای رعب و وحشت برای زائیدن دنیائی از خون و دهشت بی پایان، برای جهانی کردن جنایات امپریالیستی و قلع و قمع جهان.

پس ماهیت نزاع که هم اکنون در گرفته است بر سر نفس اسلام نیست بر سر آن است که دیگر این اسلام از جانب امپریالیستها قابل کنترل نیست. حتی امروز نیز اسلام "خوب" مورد احترام آمریکائیهاست. پیچیدگی برخورد به مقاومتی که پسته اسلامی و پایه توده ای دارند نیز از همین جاست.

در این جاست که برخورد به حرکت‌هایی که در زیر پوسته اسلامی هستند باید با دقت و احتیاط صورت گیرد. فرق است میان آن حرکت ارتجاعی اسلامی در الجزایر که با اکثریت خویش در یک انتخابات دموکراتیک قصد دارد قدرت سیاسی را به کف آورد و فاجعه بیافریند با آن جنبش اسلامی که بطور مسلح برای اخراج صهیونیستها و یا امپریالیستها از کشورشان مبارزه میکنند. حرکت نخست را باید دولت الجزایر با تمام قدرت سرکوب کند. ولی اسلحه کشی بر روی بخشی از جنبش مقاومت که حتی اگر با پوسته اسلامی در عراق علیه دشمنان بشریت بجنگد، و یا در لبنان با اشغال کشورشان توسط اسرائیل مبارزه کنند، همدستی با امپریالیست آمریکاست که بزرگترین مدافع سیاهترین حکومت‌های جهان است و به عراق رفته تا مردم این کشور را به فقر و فلاکت بکشاند و غارت کند. این است که کمونیستها مجاز نیستند بدون برخورد مشخص به شرایط مشخص به احکام کلی در این زمینه متوسل شوند. کمونیستها باید ماهیت نبردی را که در عراق در گرفته است مشخص کنند. این نبرد نبردی ضد استعماری و علیه امپریالیست‌های آذمخوار و متجاوز و ضد بشر و ضد تمدن است که برای غارت عراق به منطقه آمده اند. خواسته مردم عراق که خواهان خروج بی قید و شرط استعمارگران است یک خواسته عادلانه و قابل پشتیبانی است. نه تنها باید استعمارگران را بدریا ریخت بلکه باید همدستان این نیروهای استعماری را نیز در عراق بشدت مجازات کرد. **کمونیستها باید در این متن مبارزه کنند و تلاش کنند که رهبری مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی را به کف آورند.** هر نوع همکاری با امپریالیستها و حکومت دست نشانده آنها با دستاویز "مدنیت" و یا "تمدن" و یا "مبارزه با اسلام سیاسی" همدستی خانثانه با امپریالیستها و سیاستی ضد کمونیستی و ارتجاعی است و عملاً زمینه محول کردن رهبری جنبش را به متعصبین مذهبی فراهم می‌آورد.

روش کمونیستها در برخورد به مذهب روشن است. کمونیستها مذهب را و نه تنها مذهب اسلام را افیون توده‌ها میدانند. مذهب همواره در تاریخ مبارزه طبقاتی در عصر جدید وظیفه خلع سلاح روحی زحمتکشان را بعهده داشته است. ولی آیا هر حرکت مذهبی در تمام سیر تاریخ و در تمام موارد چنین نقشی را ایفاء کرده است؟ مسلماً چنین نیست. مگر میشود ارزیابیها را در خارج از زمان و مکان انجام داد؟

در میهن ما ایران در گذشته جنبشهای ایرانی ضد قوم تازی با پرچم "الحاد" و انشعاب از مذهب رسمی به مبارزه با نیروهای اشغالگر و غارتگر و ظالم پرداختند. پیروان دین مانی، پیروان پاک دینی مزدکیان، پیروان خرم دینان، شیعیان، بابیه همه و همه پرچمهای ایدئولوژیکی بودند که در تحت لوای دین جدید تیشه به ریشه افکاری می‌زدند که مذهب رسمی با اتکاء به آن اشغال، تسلط، غارت، ظلم و بیدادگری خویش را مشروعیت می‌داد و حضور خویش را توجیه میکرد. پاپ‌های کلیسا در اروپا و خلفا اسلام در ممالک زیر سلطه اسلام از حربه فکری مذهب برای ادامه تسلط خویش استفاده میکردند. این شرایط می‌طلبید که طبقه محکوم نیز با پرچم تجدید نظر در مذهب، اساس ایدئولوژیکی اسارت خویش را آماج حمله قرار دهد. شکل مبارزه این جنبشها مذهبی بود و از نظر تاریخی جز این نیز نمیتوانست باشد. تصور اینکه جنبشی در قرنهای پیش در آغاز پیدایش فئودالیسم شعارهای سوسیالیستی بدهد، ناشی از سفاقت است.

امروز شاید بتوان در جهانی که ما را در بر گرفته است به این واقعیت تاریخی اشاره کرد و از روح آن آموخت. ما همواره گفته و می‌گوئیم که وظیفه ما ارزیابی مشخص از شرایط مشخص است. این گفته به چه معناست.

گفته می‌گردد که مذهب اسلام در ممالک مسلمان رو به رشد است و چنانچه انتخابات آزاد در این کشورها برگزار شود در اکثر قریب باتفاق آنها حکومت‌های مذهبی پیروز میشوند. و از آنجا که بنیادگرایان مذهبی بشدت ضد غربی اند و آمریکا آنها را مانع مهمی بر سر راه سیاست‌های خویش مبینند کمر به نابودی آنها بسته است. بنیادگرایان مذهبی به تروریسم و عقب ماندگی و زن ستیزی، دشمنی با حقوق بشر و دموکراسی و آزادی و حقوق دموکراتیک و مدنیت متهم میشوند.

البته این اتهامات به بنیادگرایان مذهبی که جمع وسیعی از جنبشهای کم و بیش متعصب و یا کمتر متعصب اسلامی را در بر میگیرند بی پایه نیست و نمیتوان آنها را نادیده گرفت. ولی کمونیستها در تحلیلهای خویش نباید فقط به این جنبه‌ها توجه کنند. ما کمونیستها در برخورد به پدیده‌ها آنها را دیالکتیکی در روند تاریخی تکاملشان مورد ارزیابی قرار میدهیم تغییراتشان را در نظر میگیریم تا تصویر درستی از آنها به کف آوریم. آیا میتوان با این دستاویز اشغال و غارت ممالک اسلامی را توجیه کرد؟ آیا این تائید تاریخ خونبار استعمار در سراسر جهان، حتی جهان غیر مسلمان نیست؟

یک نگاه به این جنبشهای اسلامی نشان میدهد که پایه‌های اساسی آنها را نه طبقات حاکم بلکه طبقات محکوم و تحت ستم تشکیل میدهند. زمانیکه هنوز از شکست سوسیالیسم و خیانت رویزیونیستها سخنی در میان نبود احزاب انقلابی و کمونیستی قادر شده بودند رهبری مبارزه زحمتکشان را به کف آورند و آنها را علیه طبقات حاکمه مرتجع متشکل و بسیج کنند. احزاب کمونیستی مانع میشدند که مذهب به عنوان حربه خلع سلاح روحی زحمتکشان به کار گرفته شود. سوسیالیسم توانسته بود آن پرچم ارزشمند ایدئولوژیکی را برافرازد و به زحمتکشان نشان دهد که دنیائی که آنها باید برای آن مبارزه کنند، دنیائی که به رهائی آنها منجر میشود نامش دنیای سوسیالیسم است. کار به جایی رسیده بود که بسیاری از مذهبیین نیز با پذیرش ضرورت زمان و اعتبار و محبوبیت جهانی سوسیالیسم، مذهب و سوسیالیسم را مخلوط کرده و از آن معجونی برای رهائی ستم‌دیده‌گان میساختند نمونه "سازمان مجاهدین خلق" در ایران و کشیشهای مدافع تنوری رهائی در آمریکای جنوبی از این قبیل اند. آنها ناچار بودند برای اینکه در میان زحمتکشان منفرد نشوند راه نجاتی برای مذهب بجوبند و یک دید التقاطی را اختراع کنند. واژه مارکسیستهای اسلامی از همین جا متشاء میگیرد. این وضعیت تا زمانیکه آرمان و ایده آل سوسیالیسم مشعل فروزان راه آینده زحمتکشان بود و به آنها نیرو و قدرت میبخشید و به آینده امیدوار میساخت، همچنان برقرار بود. با خیانت رویزیونیستها به کمونیسم و همدستی آنها با امپریالیسم و با فرو پاشی کانون دروغین زحمتکشان در امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی برای کسانی که این دنیای دروغین رویزیونیستی را سوسیالیسم می‌پنداشتند که تعدادشان در جهان کم نبود، این دنیای آرمانی و ایده آل، این دورنما، این جامعه آرمانی قابل دسترسی از دنیای واقعیت خارج شد و به افسانه‌ها پیوست که هرگز قابل دسترسی نخواهد بود. زحمتکشان، ملت‌های زیر سلطه بیکباره سر متشاء نیرو و الهام خویش را از دست دادند و به یاس و سرخورده گی دچار شدند. در حالی که ستم طبقاتی و ملی نه تنها بر جای خود باقی بود و حتی با شکست کمونیسم تشدید نیز شده بود و آنها آنرا روزانه حس میکردند. آنها شاهد بودند که دشمنان آنها جری تر شده و بی شرمانه تر عمل میکنند، ستم و استثمار را تشدید میکنند. آنوقت بود که زمینه ذهنی که از دنیای واقعی فانی به دنیای موهوم باقی پناه ببرند و سرچشمه نیرو و الهام خویش را از نیروهای ماوراءالطبیعه ی آن دنیا طلب کنند آماده شد. اینجا بود که "الحاد مذهبی" آنان که در بازگشت به دموکراسی قبیله ای مذهب، به عدالت بنیادی، به پشت کردن به این دنیای فانی و بنای کاخ آرزوهایشان در دنیای باقی تجلی میکرد قدرت گرفت، هر سرخوردگی، هر لغزشی آنها را بیشتر متقاعد ساخت که بیک ذهنیت نوین قابل اتکاء نیاز دارند. مذهب برای آنها این داربست قابل اتکاء بود. سبلی از پابره‌نه گان، سرخورده گان، بازنده گان، فقرا و بی چیزان، از همه جا رانده شده‌ها، کوخ نشینان به این جنبش پیوستند و آماده فداکاری شدند، در کنار آنها سبلی از روشنفکران مایوس که دورنمای خویش را در مبارزه از دست داده بودند در دم سوسیالیسم کتابها سیاه کردند به همدستی با لیبرالیسم نوین بورژوازی و امپریالیسم پرداختند و پاره ای به اسلحه مذهب روی آوردند و اندیشمندان مذهبی و "ملحدین" جدیدی در یک شرایط اجتماعی نوین گردیدند. هر دو این قشر از روشنفکران در پیدایش چنین شرایطی مقصرند. باین جهت است که در برخورد به حرکت‌های توده ای اسلامی نمیتوان فقط به دیدن پوسته اسلامی آن اکتفاء کرد و خواستها و شعارهای آنها، عملکرد و ترکیب طبقاتی و شرایط پیدایش و تحول تاریخی آنها را از نظر فروگذار، آنها را از شرایط زمان و مکان منتزع کرد و اظهار فضل نمود و باصطلاح همه را بیک چوب بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص راند. نمیتوان باین مهم بی توجه بود که داوطلبان عملیات انتحاری فلسطینیها خود قربانی شرایط غیر انسانی و جنایتکارانه ای هستند که صهیونیست‌های اسرائیلی و امپریالیستها برایشان فراهم

آورده اند. هیچ انسانی از کشتن خودش مسرور نیست، ولی باید دید چه شرایط غیر انسانی و ددمنشانه ای به وی تحمیل شده است که وی حاضر است از پر ارزشترین دارائیش صرفنظر کند، وقتی زندگیش همه ارزشهای زندگی کردن را از دست بدهد و صهیونیسم و امپریالیسم چنین محیطی را و نه تنها در فلسطین بلکه در افغانستان و عراق به مردم تحمیل کنند که راهی برای آنها جز توسل به آخرین وسیله نجات نگذارند، راهی برای آنها نمیماند تا با انتحار خود ضربه ای جانانه به دشمنان بشریت وارد آورند. جنایت کاران واقعی امپریالیستها و صهیونیستها هستند. ریشه اقدامات این قربانیان ترورهای امپریالیستی و دولتی در مذهب اسلام نیست گرچه که میتواند پرده ذهنی توجیهاات آنها باشد، ریشه این اقدامات در بیعدالیهای اجتماعی است و تا زمانی که این بیعدالیها، غارتگریها، ستمها و چپاولها ادامه دارد، جنبشهای اسلامی از هر رنگ که باشند در شرایط فقدان جنبش قدرتمند کمونیستی امکان بقا و جذب توده های مردم را ندارند. این جنبشها در ممالک غیر اسلامی مسلما رنگ دیگر و چه بسا فرمیستی بخود بگیرند. اینجا سخن بر سر علت و معلول است و نه بافتهای تبلیغاتی بی پایه ذهنی. هر کس که این تحلیل مارکسیستی را نفهمد به بلندگوی تبلیغاتی صهیونیسم و امپریالیسم بدل خواهد شد. کمونیستها در تحلیلهای خویش باید ریشه مسایل را بیابند و ماهیت حرکت آنها را صرف نظر از گزینش شکل مبارزه تشخیص دهند. در این جا سخن بر سر رابطه علت و معلول است. اگر صهیونیستهای اسرائیلی مناطق اشغالی فلسطین را ترک کنند مسلما قربانی عملیات انتحاری فلسطینیها نخواهند شد. این صهیونیسم و امپریالیسم است که با ایدئولوژی ضد بشری خویش و برای تامین حداکثر سود و غارت جهان مردمان خویش را بدون واهمه قربانی میکند و از آنها گوشت دم توپ میسازد. دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه ای در سراسر جهان به رهبری این دشمنان بشریت گواه ماهیت ایدئولوژی ضد بشری و درندگی آنهاست. امپریالیستها و صهیونیستها با مودگرایی ریشه عملیات انتحاری را به اسلام منتسب میکنند تا بر جنایات و بیعدالتیها، چپاولگریها و استبداد وحشیانه خود پرده استتاری بکشند، حال آنکه تاریخ ملو از عملیات انتحاری است، فداکاری و از جانگذشتگی خلفا که برای رهائی خویش از یوغ سبعانه استعمار مبارزه کرده اند، امری که کوچکترین ربطی هم به اسلام نداشته است. در این جا سخن بر سر یک مبارزه ایدئولوژیک است. ما کمونیستها مبارزه با مذهب را از مبارزه طبقاتی جدا نمیسازیم چون گزینش روش نادرست مبارزه ما را به نتایج عکس میرساند و شادببخش دشمن است.

فاشیستها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص کاری ندارند. آنها میگویند چون مثلا اکثریت خلقی به بنیادگرایان مذهبی رای میدهد قتل عام آنها توسط امپریالیستها و نیروهای "متمدن" اشکالی ندارد، مجاز است و عملی مترقی است. فاشیستها به مبارزه طبقاتی، به تحلیل طبقاتی کاری ندارند و فقط شکل مذهبی یک مبارزه را برای توجیه سلاخی آنها کافی میدانند. برای آنها سیمای سیاسی جهان کنونی را مبارزه آمریکای "متمدن" با "اسلام سیاسی" آذمخوار تشکیل میدهد. ریشه این تفکر ارتجاعی در این است که امپریالیسم را ماهیتا مترقی، متمدن، دموکرات و آزادیخواه میدانند که برای همه دموکراسی و آزادی و ثروت به ارمغان میآورد. گویا امپریالیسم چشم به تمامیت ارضی ممالک ندارد، قصد ندارد منابع اولیه آنها را غارت کند و رژیمهای دست نشانده در این ممالک بر سر کار آورد. امپریالیسم بشر دوست است و میخواید با لشگر کشی و مایه گذاشتن از جیبش دنیا را بهشت برین کند. به همه درس دموکراسی بدهد، اقتصاد آنها را تقویت کند این ممالک را توسعه دهد تا حتی از امپریالیستها نیز سبقت بگیرند. در ماهیت این تئوریا امپریالیسم فرشته است و مخالفین امپریالیسم مثنی سفیه هستند که تا کنون "این حقایق روشن" را نفهمیده اند و نسبت به این همه مهربانی و الطاف بی پایان امپریالیسم ناشکری میکنند و به امپریالیستهای دلسوز و بشر دوست بی احترامی کرده توهین رومیدارند. باین جهت آنها استفاده از مقوله امپریالیسم و صهیونیسم را ممنوع اعلام میکنند.

کمونیستها بر این نظرند که مثلا اگر مبارزه آزادیبخش مردم عراق پوسته مذهبی نیز بخود بگیرد در ماهیت استقلال طلبانه این جنبش که ضربه کاری به امپریالیسم وارد کرده وی را از منطقه بیرون میکند و در مقیاس جهانی اهمیت استراتژیک دارد تأثیری ندارد و این اقدام مردم عراق یک اقدام انقلابی است. مسلما فرق است میان آن رهبران مذهبی که اشغال عراق را تأیید کرده و برای برگزاری "انتخابات آزاد" توسط آمریکانیها در یک کشور اشغالی سینه میزنند و مردم را فریب میدهند و با یک من عمامه همدست امپریالیسم هستند و آن رهبران مذهبی که اسلحه بدست بر علیه اشغالگران و متجاوزین استعمارگر میزنند و خواهان حق تعیین سرنوشت کشورشان بدست خودشان هستند. آن مراجع مذهبی که در مورد قتل عام مردم فلوجه سکوت کرده اند ننگ تاریخ عراق هستند ولی در واقع مسلمانند.

روشن است که این وظیفه نیروهای کمونیستی و انقلابی است که با پرچم خویش به میدان آمده و رهبری مبارزه آزادیخواهانه خلق عراق را بعهده گیرند و مانع شوند که جنبش استقلال طلبانه مردم عراق به بیراهه کشیده شود. هیچ نیروی انقلابی نمیتواند بر غارت و تجاوز امپریالیستی به کشوری مفروض به صرف اینکه مردم این کشور نوع خاصی از مذهب را برای خویش برگزیده اند صحه بگذارند. مبارزه در عراق مبارزه مذهبی نیست مبارزه ای ماهیتا آزادیبخش و استقلال طلبانه و ضد استعماری است. این نکات است که در تحلیل باید برجستگی پیدا کند. برای طرد امپریالیسم و صهیونیسم از ممالک تحت سلطه اشغالگران استفاده از هرگونه وسیله ابراز مقاومت و سرکوبی دشمن مشروع و قابل فهم است. خلفهای جهان حق دارند گور این دشمنان و همدستان داخلی آنها را به عمیقترین وجه ممکن بکنند."

بر گرفته از توفان شماره ۹۱ مهر ماه ۱۳۸۶ ارگان مرکزی حزب کارایران

www.toufan.org
toufan@toufan.org